

حقوق بشر

دمکراسی و جودی حاضر و غایب!



دکتر مهدی پرهام



مردم است، سخن می‌گوید، چنین اظهار نظر می‌کند: «در دمکراسی بیچارگان سلطنت می‌کنند». اما در فصل بعد برای رفع شبهه چنین توضیح می‌دهد: «عدالت چنین حکم می‌کند که قدرت مردم عوام در درون حاکمیت وقت نباید به هیچ طریقی افزون‌تر از قدرت ثروتمندان و سایر شهروندان باشد، و این از شرایط ضروری برای حکومتی است که می‌باید آزادی و برابری را برای شهروندان تضمین نماید.»

نویسنده‌ی مقاله چنین نتیجه‌گیری می‌کند که ثروتمندان هر چند که در اقلیت هستند، ولی در طول تاریخ مشاهده شده است که این‌ها یا رأساً خود حکومت می‌کنند یا سرخ حکومت‌کنندگان را به دست می‌آورند. در واقع مردم که همان اکثریت بیچارگان باشند، حکومت نمی‌کنند، فقط رأی می‌دهند. این واقعیتی است که تا امروز هم چنان ادامه دارد و کمونیست‌های مدعی داشتن حکومت مردمی با حکومت مادام‌العمر استالین و فجایع دروان زامداریش، دیگر مشکل است از حکومت مردمی نمونه‌یی بتوانند ارائه دهند.

وقتی از چرچیل خبرنگاری درباره‌ی اسم بی‌مسمای دمکراسی پرسش‌هایی کرده بود، چرچیل در جواب می‌گوید: ما به این نقض‌ها کاملاً آگاهی داریم، ولی فعلاً بهتر از این سراغ نداریم. امریکاییان اضافه بر این که دمکراسی را زاینده‌ی فکر خود می‌دانند، خویش را موظف می‌دانند تا صدور دمکراسی را به اکناف عالم به هر طریق انجام دهند. پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، گمان نمی‌رفت دیگر بر این وظیفه پافشاری کنند، ولی مشاهده شد که خیر، نه فقط بر این وظیفه پافشاری می‌کنند، حتا برای استقرار دمکراسی صادراتی خود آماده‌اند استقلال تمام دول عالم را هم زیر پا گذارند و سازمان ملل متحد را که در واقع نماینده‌ی این استقلال است، به کلی فلج و از صحنه‌ی سیاست خارج سازند و دیدیم که خارج ساختند تا به هر جایی که اراده کنند، روی نمایند و می‌بینیم که به خاورمیانه وارد می‌شوند و با نیت اهدای دمکراسی در عراق، کشت و کشتاری راه می‌اندازند که صدر رحمت به اتیلا و هیتلر!

خوب با چنین حسن نیتی! معلوم است که عطر دلنشین دمکراسی مبدل به تعفن گندزای نفت می‌شود و شرکت هالیبرتون بازیگر صحنه می‌گردد:

□ اگر حقوق بشر را پاس نداریم و آن‌ها را احقاق نمی‌ایم، هیچ‌گاه به آن دمکراسی واقعی که باید باشد و اکنون در دنیا وجود ندارد، نخواهیم رسید. اعلامیه‌ی حقوق بشر که اولین بار در تاریخ ما - و شاید در تاریخ جهان - توسط **کوروش کبیر** با آزادی یهودیان، پس از فتح بابل و اعلان دوستی با مردم آشور تحقق یافت، در حقیقت حرکتی مترقی در جهت شناخت بزرگ‌ترین حق آدمی یعنی آزادی بود. مهم این است که مردی در اوج قدرت بدون کم‌ترین الزام و اجباری، فقط با داوری وجدان و عقل سلیم، آن را تنظیم و اجرا نمود و سپس بر سنگ‌نوشته‌یی آن را از خود به یادگار گذاشت. این زمان هم با چنین دریافت انسانی از حقوق دیگران، می‌توان به آزادی و حکومت مردمی که همان دمکراسی باشد، رسید، نه تزیین حقوق و گمراهی آن‌ها.

قرن‌ها گذشت تا در انقلاب کبیر فرانسه که یکی از نقاط عطف تاریخ جهان است، ژنرال لافایت حقوق بشر را در بیست بند تدوین و به مجلس شورای فرانسه ارائه نمود و در سال ۱۹۴۸، پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم، این مواد تکمیل و در سی بند به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید.^۲ اکثر این مواد، حکایت از ضرورت آزادی در امور مختلف می‌نماید و ما در بحث پیشین با تفسیری از آزادی، یعنی **حق انتخاب در محدوده‌ی قانون**، که نمودیم، دیگر به شرح و بسط یک‌یک مواد ضرورتی نیست، اصل درک آزادی است که زیربنای همگی آن‌هاست و بدون آن دمکراسی تحقق نمی‌یابد، چنان‌که تا حالا هم در هیچ جای دنیا حضور کامل نداشته است.

متأسفانه دمکراسی از دو هزار و چهارصد سال پیش، زمان **ارسطو** تا به امروز، دمکراسی چهره‌ی حقیقی خود را نشان نداده است. آن‌چه تا حال دیده و یا شنیده شده است، همه شبه‌دموکراسی است، حتا آن‌چه هم که در زمان ارسطو به کار بوده است،

ارسطو شاهدی صادق

یک نویسنده‌ی امریکایی پرتغالی‌الاصول^۳ در مقاله‌یی زیرعنوان «از دمکراسی دیگر چه مانده است؟» می‌نویسد: ارسطو در کتاب **سیاست** خود، وقتی از دمکراسی که سیستم حکومتی مردم بر

مهر فروزنده چو پنهان شود

شیره^۴ بازیگر میدان شود (حافظ)

این جابجایی باطل با اصل، نتیجه‌ی گسترش یک عامل جهنمی‌ست و آن سیستم **سرمایه‌داری** است که با علم متصل شده است و **سرعت** و **پول** را جایگزین تمام اصول و معنویت‌های زندگی کرده است. همه از هم غافل و با هم ناآشنا و غریبه شده‌اند و مثل چرخ طیار در چرخش به‌دنبال کار و حاصلش پول برای گذران زندگی هستند. وقتی با کار شرافتمندانه نشد که نمی‌شود به جنایت و خیانت و خودفروشی و قتل و غارت متوسل می‌شوند، ملاحظه کنید در روزنامه‌ها، تلویزیون، ماهواره و اینترنت چه فجایعی را هر روز و شب شرح می‌دهند که دود از سر آدم بلند می‌شود، مردی برای پرداخت قسط اتومبیل مرتکب قتل می‌گردد و هزاران جنایت دیگر از این قبیل... چاره چیست؟

پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و تجاوز امریکا به عراق و افغانستان بدون کسب مجوز سازمان ملل متحد، تمام دول مترقی و عقب‌افتادگان در جست‌وجوی راه حلی هستند که این نوع تجاوزات تکرار نشود و به‌نظر جز ایجاد یک نیروی جمعی بازدارنده برای سازمان ملل متحد که قادر به اجرای قطع‌نامه‌های خود شود، راه عملی دیگری به‌نظر نمی‌رسد و تا منابع انرژی و سوخت زیر نظارت سازمان ملل متحد قرار نگیرد و این صلح مسلح می‌بذل به صلح واقعی نشود، این حوادث و نظایر آن باز هم اتفاق خواهد افتاد. اما این کار چه‌طور عملی گردد؟ این فقط منوط به شناخت انسان از حیث انسان‌بودن است، آن‌چه در عرف ادبی «کراهت انسان» می‌گویند و متأسفانه بسیاری از اوقات گوینده هم به تقلید آن را تکرار می‌کند و معنی آن را نمی‌فهمد و آن همین حقوق بشر است و شناخت آن که ملیت و نژاد و رنگ و تمدن‌ها نقش در آن ندارند و این البته مستلزم داشتن فرهنگی‌ست که آن را بفهمد و وجدانی که از درکش عمیقاً متأثر یا شاد گردد.

در همین دنیای سرمایه‌داری، هستند افرادی که وقتی به نهایت مقصود رسیدند، به فکر دیگران و نجات آن‌ها می‌افتند، فی‌المثل چند سال پیش مدیرعامل کمپانی **فیات** به این علت که به حدی از ثروت رسیده بود که هیچ احساس ضعف مالی نمی‌کرد، ولی دغدغه و اضطراب او را مستأصل کرده بود، چون برای سلامت و حفاظت فرزندانش دو محافظ (بادی‌گارد) استخدام کرده بود تا در بردن و برگرداندن آن‌ها از دانشگاه آن‌ها را حفاظت نمایند و چهار محافظ برای همسرش به هنگام خرید و دید و بازدیدها و پنج نفر هم برای خودش در محل کار و هنگام معاشرت‌ها و صرف نهار و شام در باشگاه‌ها و مهمانی‌ها؛ هزینه‌ی این‌ها هیچ مشکلی برایش ایجاد نمی‌نمود، ولی اضطراب و پریشان‌حوالی داشت او را از پای درمی‌آورد. این مرد با **ویلی برانت** که آن‌وقت صدر اعظم آلمان بود، دوستی دیرینه داشت، ملاقاتی خصوصی کرد و مشکل خود را مطرح نمود تا راه‌حلی برای سرانجام پُردغدغه‌ی موفقیت در سیستم سرمایه‌داری ببیند، ضمناً یادآور شد که از جهت هزینه هیچ

ملاحظه‌ی نکند. ویلی برانت با میل پذیرفت و از سازمان ملل متحد برای این پژوهش یاری طلبید. سازمان هم با مشورت از مرکز توسعه و محیط زیست، کمیسیونی به ریاست ویلی برانت تشکیل داد تا از جهت تهیه‌ی مأخذ و مدارک و آمار او یاری دهند. ویلی برانت پس از یک‌سال پژوهش، کتابی زیرعنوان **شمال و جنوب، برنامه‌ی برای بقا** تألیف نمود که معرف اندیشه و دقت اوست و در عین حال با هزینه‌ی بسیار قلیل دول مترقی که در آن‌ها سیستم سرمایه‌داری به کار است، می‌توانند یک رفاه نسبی در جهان ایجاد نمایند، چون بدون این که دیگران از حد اقلی در زندگی بهره‌مند باشند، رفاه برای ثروتمندان امکان‌پذیر نیست.

و اما این هزینه چه‌قدر است؟ ویلی برانت در این کتاب شرح و بسطی عالمانه داده که نقل همگی آن‌ها حتا به‌اختصار از ظرفیت **ماهنامه‌ی حافظ** بیرون است. اجمالاً این‌که: چنان‌چه دول سرمایه‌دار در حدود یک‌درصد (۱٪) از تولید ناخالص ملی خود را، یعنی یک‌درصد از مجموع آن‌چه تولید می‌کنند، قبل از این که مالیات و استهلاک ماشین‌آلات از آن کسر گردد، برای سوادآموزی و مبارزه با فقر در اختیار مرکز توسعه و محیط زیست سازمان ملل متحد یا هر مؤسسه‌ی بین‌المللی دیگر قرار گیرد، پس از مدتی کوتاه در سراسر جهان اثری از **فقر و بی‌سوادی** برجای نخواهد ماند.

این کتاب چند سال پیش به فارسی توسط هرمز همایون‌پور ترجمه شده است. جای تأسف بسیار است که هیچ‌یک از دول سرمایه‌دار جوابی به این پژوهش ارزنده ندادند و این واقعیت و چهره‌ی راستین سیستم سرمایه‌داری را ترسیم و بازگو می‌کند که جز افزودن بر ثروت و انباشت آن هدفی ندارند.

ما چه بودیم و چه شدیم؟

اسلام درست مثل دموکراسی در غرب، موجودیتی حاضر و غایب دارد، اسلامی که ما داریم، آن اسلامی نیست که باید داشته باشیم. امام (ره) را به‌کلی از یاد برده‌اند، مستکبران جای مستضعفان نشسته‌اند. انکار نکنید، فراموش کرده‌اید که در شور انقلاب همه یک‌دیگر را **برادر** خطاب می‌کردند و امروز **جناب و حضرت** جای برادر را در مکاتبات و گفت‌وگوها گرفته است. این جابجایی را کسی جز خودتان نکرده است و اسلام درست مثل دموکراسی اکنون در غیبت است و این بود و نبود این شعر **سعدی** را تداعی می‌کند:

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای؟

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

در صف نماز جماعت جمع ایستاده‌اید، ولی دل‌تان متوجه سود و زیان معامله‌ی انجام‌شده است. ■

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- متن اعلامیه‌ی حقوق بشر کوروش در شماره‌ی ۶ **ماهنامه‌ی حافظ** چاپ شد؛
- ۲- متن اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در شماره‌ی ۲ **ماهنامه‌ی حافظ** چاپ شد؛
- ۳- ژوزه ساراماگو Jose-Saramago لوموند دیپلماتیک، اوت ۲۰۰۴؛ ۴- موش کور.